

بترکه چشم حسود

می‌گویند ایران پیشرفت ورزشی ندارد و مرکز نفرین زمین است؟
لایب همان موقی را می‌گویند که محمدرضا پهلوی توی کاخش بود و مردم توی حلبی‌آباد!
الان چه؟ ورزشکارهای ما اینقدر پیشرفت کرده‌اند که دیگر شنیدن خبر برده‌های‌شان در مسابقات، جزو روتین زندگی‌مان شده است.
اگر جزو کسانی هستید که اعتقادی به پیشرفت ایران در زمینه ورزشی ندارید، این مطلب برای شماست.
در همین چند روز اخیر یک اعجوبه جدید از ایران، در سنگین وزن کشتی پیدا شده است.
داور بیچاره می‌خواست بگوید شروع که آقای فردین هدایتی در کمتر از ۳۰ ثانیه با ضربه فنی، حریف مصری خودش را شکست داد و طلا گرفت.
کاروان «سفیران اقتدار» در ششمین دوره بازی‌های همبستگی کشورهای اسلامی ریاض ۲۰۲۵، ۲۹ طلا، ۱۹ نقره و ۲۳ برنز بار زدن آوردند ایران.
همانطور که فشارتان افتاده و دارید آب‌قند می‌خورید به ادامه مطلب توجه کنید.

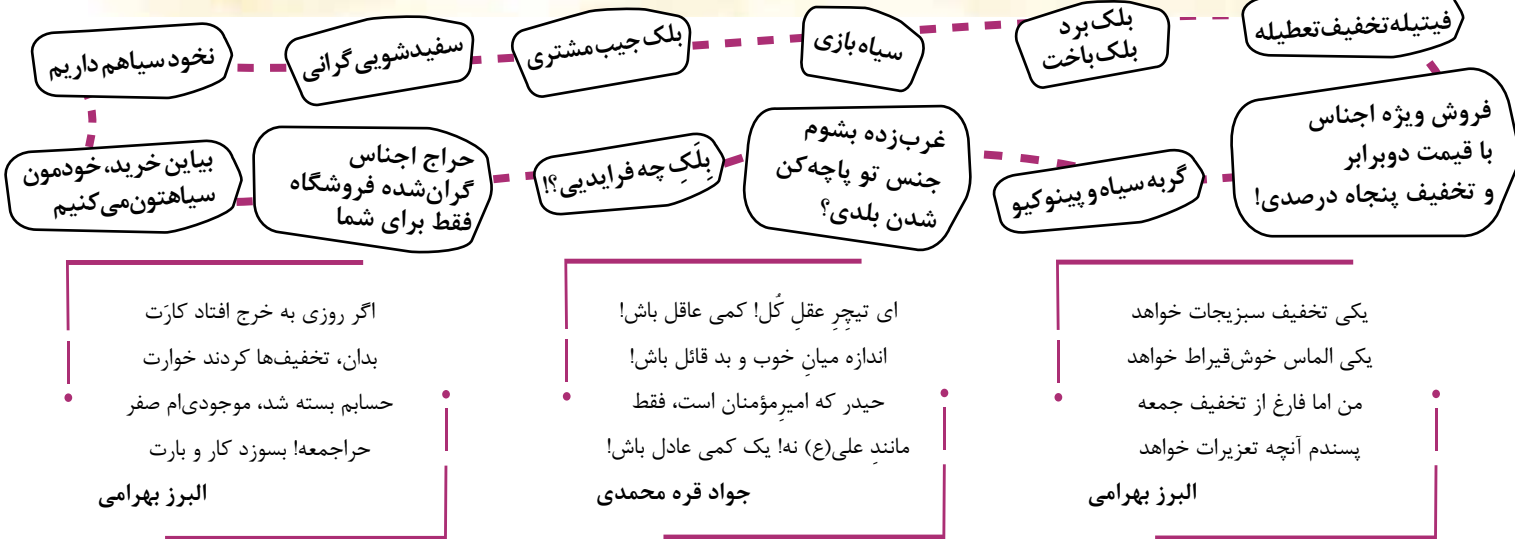
آقای هادی ساروی در فینال وزن ۸۷ کیلوگرم کشتی فرنگی بازی‌های کشورهای اسلامی، به مدال طلا رسید.
می‌بینم که آب قند فایده‌ای ندارد و زنگ زده‌اید تا او‌انس بیاید بهتان سوزن بزند!
تا آمبولانس توی راه است، باز هم گوش‌تان به من باشد: رحمان عمو زاد در وزن ۶۵ کیلوگرم کشتی بازی‌های کشورهای اسلامی، کودیف از تاجیکستان را شکست داد و قهرمان شد.
الان که سوزن هم زدید ولی باز حال‌تان خوب نشده و با زدن یک سکه ریز راهی بیمارستان هستید این دو تا را هم بگویم:
در مسابقات پرتاب نیزه پارادوومیدانی، خانم هاشمیه متقیان صاحب مدال طلا شدند.
چیزست؟ فکر کردید توی ایران به خانم‌ها ظلم می‌شود و باحجاب به جایی نمی‌رسند؟
دختر شطرنج‌باز ایرانی با چادر، سکوی آسیا را فتح کرد.
سراغ‌تان را از دکترهای‌تان گرفتیم و گفتند در کما به سر می‌برید!
حیف که دکترها اجازه نمی‌دهند بایام ادامه مطلب را برای‌تان بگویم، امیدوارم هر چه زودتر از کما در بیایید، چون هنوز خیلی از بردها را نگفتم.



گمشده
باران گمشده، نه، آن باران سریال آوای باران، نه. منظور همان هوای دو نفره پاییزی است که با وجود گذشتن پاییز از نیمه همچنان در فاز ناز کردن است و هنوز نیامده. گمان می‌رود که وی راه را گم کرده باشد.
از یابنده تقاضا می‌شود برای او یک تاکسی اینترنتی گرفته، مکان ما را به عنوان مقصد بزند. لطفاً از گزینه افزایش شانس قبول استفاده کنید. نگران پولش نباشید. هزینه سفر در مقصد پرداخت خواهد شد. پول هست.

بلک‌فرایدی پلاستیکی

خروج گل درشت اقلام اساسی از کالاهای بلک‌فرایدی



چندشنبه با فسخ

«خانم‌ها، آقایان، بچه‌ها، گربه‌ها و حتی ماهی‌های قرمز داخل تنگ...»
این جمله افتتاحیه من بود. هر بار که می‌گفتم، انگار مدیر شبکه پشت صحنه زیر لب می‌گفت: «ماهی‌ها آزاد ولی مجری زندانی قرارداد!»
خاطره اول- صداوسیما:
من تازه یاد گرفته بودم بگویم «امشب قراره بترکونیم!» که مدیر گفت: «درسته، ولی تو قراره ترکونده بشی.» هنوز نفهمیده بودم چندشنبه است که گفتند: «جمعه به سلامت.»
خاطره دوم- PMC:
با انرژی گفتم: «بریم ببینیم چی داریم!» مدیران جواب دادند: «هیچی نداریم جز در خروج.» آنجا فهمیدم PMC مخفف «پاشو، مجری، سکوت من!» است.
خاطره سوم- فارسی‌وان:
هر بار می‌گفتم: «امشب مهمون ویژه داریم!» و مهمان ویژه همان باکت تعطیلی شبکه بود. فارسی‌وان مثل یک وان بزرگ بود؛ پر از سرپال‌های ترکی و خاطرات کوتاه. آخرش وان خالی شد و من ماندم با کف وان.
خاطره چهارم- MBC Persia:
اینجا دیگر شاهکار بود. من با اعتمادبه‌نفس می‌گفتم: «امشب قراره بترکونیم!» و مدیران می‌گفتند: «بله، ترکوندی... ولی بودجه روا» مهمان ویژه من همیشه یک نامه فسخ قرارداد بود؛ نامه‌ای که بیشتر از هر ستاره مهمان برق می‌زد.
جمع‌بندی خاطرات:
دفترچه زندگی من پر شده از فصل‌های جدید:
- «چندشنبه با فسخ»
- «سه‌شنبه با استعفا»
- «پنجشنبه با بیکاری»
- و «جمعه با افسوس»
اگر روزی بخواهم برنامه تازه‌ای بسازم، بهترین عنوانش شاید «خارج‌نامه با سینا» باشد. هر قسمت یک مدیر جدید می‌آید، دست می‌دهد، لیخنه می‌زند و در پایان می‌گوید: «خانم‌ها، آقایان... این آخرین قسمت است.»
و من هم با همان لحن همیشگی جمع‌بندی می‌کنم:
«خانم‌ها، آقایان... امشب قراره بترکونیم ولی انگار چیزی که ترکید، آینده کاری من بود!»

جذب محبت عینگی

سوال: سلام آقای مشاور! شما بگید من چیکار کنم از دست این خانواده شوهر! یعنی صد رحمت به هند جگرخوار! یعنی به ذره مهر و محبت و عطوفت توی وجودشون نیست! خدا گذر گرگ بیابون رو به اینا ندازه!

هی دائم مادرشوهرم برای ما نخود و لوبیا و عدس و گوشت و مرغ و برنج برمی‌داره مباره ولی دریغ از به ذره محبت و علاقه و عطوفت! فهمیدم خواهرشوهرم به جایی رو توی بلک‌فرایدی پیدا کرده که لوازم آرایشی و لباس خوابش رو با ۸۵ درصد تخفیف می‌فروخته، بعد رفته از اون خریده، الان آورده داره توی فامیل می‌فروشه، بدون اینکه به منم بگه!

حالا من که زرتگ بودم و از زیر زبونش کشیدم ولی اگه منم خامش می‌شدم و می‌خریدم چی می‌شد؟
تورو خدا کمکم کنین از دست اینا راحت بشم.

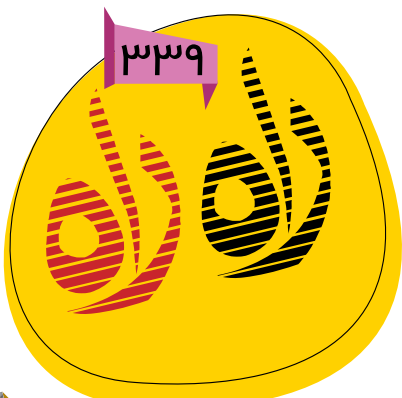
پاسخ مشاور: سلام بر شما! خدا رو شکر که شمام مثل ایشون خام نشدین!
البته امیدوارم کلا خام این بلک‌فرایدی و اینا نشده باشین. دیگه چند سالی هست که سایت‌های مختلف این کار رو برای جمع و جور کردن انبارشون و انداختن جنسای بنجل به مردم انجام می‌دن و اگه همون محصولای تخفیفی رو به جست و جوی ساده توی اینترنتن بزنین شاید ارزون‌ترش رو هم پیدا کنین.
درباره محبت نداشتن خانواده شوهرتون هم آدرس مطب به دکتر رو براتون می‌فرستم، چشم‌پزشک حاذقی هستن، حتما کمکتون می‌کنن و باعث می‌شه محبت اونا بهتون بیشتر بشه یا لااقل شما بهتر ببینین. موفق باشید.

آشپن‌دار

به‌نام خدا
موضوع انشا: آرزوی خود را بنویسید.
ما آرزوهای‌مان را از خدا می‌خواهیم، مسؤولین فقط وسیله‌اند.
مادرمان از وقتی کتاب‌های خوب روانشناسی می‌خواند، می‌گوید آرزوهایمان را به دیگران نگو تا به آنها دست پیدا کنی ولی فکر کنم خودش آرزوهایش را به دیگران می‌گوید.
ما خیلی دوست داریم از آن ماشین گنده خوشگلا که همسایه‌مان، سفیدش را دارد، داشته باشیم. مادرمان هم آرزویش همین است.
رنگش اگر صورتی یا یاسی پاستیلی باشد بهتر است. البته نمی‌دانم پاستیلی چه رنگی است ولی الان خیلی این رنگ باکلاس است. حالا هر رنگ دیگری هم شد، اشکالی ندارد.
پدرمان می‌گوید مردک فلان فلان شده. البته پدرمان کلمات دیگری می‌گوید اما مادرمان می‌گوید که این کلمات زشت است. یک وقت نگویند. بله پدرمان می‌گوید: یعنی تو مسؤول فلان شده سواد نداری فروش فوق‌العاده و فروش کوفت و فروش زهرمار و اقسام دیگر فروش را نداری و هی قیمت این ابوقراضه‌ها را بالا نبری؟!
مادرمان می‌گوید: خدا پدرت را بیامرزد فقط گران کردن که نیست کلی از آشپن‌هایش را کم می‌کنند. البته ما نمی‌دانیم آشپن چیست ولی بدون آشپن هم ماشین را قبول می‌کنیم.
یکی از اقوام‌مان در طرح مادران که آن را هم نمی‌دانیم چیست ماشین برنده شده. پدرمان می‌گوید بد نیست یک بچه هم به ما اضافه شود، تا ما هم یک ماشین ببریم. مادرمان می‌گوید حالا فکر کن بتوانیم در طرح شرکت کنیم و بر فرض هم در قرعه‌کشی برنده شدیم، پول نجومی ماشین را از کجا بیاوریم؟
ما که متوجه حرف پدر و مادرمان نمی‌شویم ولی ای کاش این ماشین‌ها را دم به دقیقه گران نکنند تا ما هم بتوانیم یک ماشین مثل ماشین همسایه‌مان بخریم.
ما از این انشا نتیجه می‌گیریم که خودروها را گران می‌کنند تا مردم بچه بیاورند و بچه‌های دیگر همبازی داشته باشند. این بود انشای من.

نیازمندی‌ها

تعدادی مسؤول کاملانو دست به سیاه و سفید نژدن آفِ بلک‌فرایدی	به مناسبت هفته بسیج از تعدادی بسیجی جهت بازسازی بخش‌های منفجر شده کشور به دست مسؤولان دعوت به عمل می‌آید.	تخفیف ویژه به مناسبت بلک‌فرایدی اجاره استدیو برای انواع برنامه‌ها برنامه‌های طنز و افرادی با اسم کوچک سینا تماس نگیرند
آهن آلات، سماور کهنه، دمپایی پاره با تخفیف بلک‌فرایدی خریداریم. انجمن گرمی‌داشت تمام مناسبت‌های نایس	فروش کاج کریسمس و خرس ولنتاین ویژه بلک‌فرایدی با ما پول‌های‌تان را برای نوروز ذخیره کنید	فوری جویای کار توانایی: انجام دلق‌بازی بدون داشتن دماغ قرمز پلاستیکی با حداقل حقوق ممکن



زیاده بوسنی

بلک‌فرایدی در ایران به چه کار آید؟

آری به پنجشنبه‌بازار، نه به جمعه‌سیاه
در این مقاله به بررسی تاریخچه و علل پیدایش بلک‌فرایدی در ایران و غرب می‌پردازیم.
بلک‌فرایدی یا جمعه‌سیاه یک رویداد جهانی است که در آخرین جمعه ماه نوامبر برگزار می‌شود و شما می‌توانید کالای مورد نظر خود را با تخفیف خوبی خریداری کنید. به طور خلاصه و قابل فهم می‌توان گفت در این بازار به جای خرید یک جفت جوراب واقعا نانو ۵۰ دلاری، شما می‌توانید سه جفت جوراب واقعا نانو را به این قیمت تهیه کنید.
نام «جمعه‌سیاه» نیز در دهه ۱۹۵۰ توسط پلیس فیلادلفیا به دلیل ترافیک سنگین ناشی از خریدهای تعطیلات به وجود آمد. در ایران نیز چند سالی است که در ابتدای زمستان به تقلید از غرب، جمعه‌سیاه برگزار می‌شود. با این تفاوت که ترافیک سنگین در خیابان‌های اصلی شهری مثل تهران هر روز اتفاق می‌افتد و این ترافیک به هر چیزی ربط دارد الا خریدا! البته ناگفته نماند ما ایرانی‌ها از قدیم‌الایام بلک‌فرایدی داشتیم.

برای مثال پنجشنبه‌بازار میناب یکی از مکان‌های تاریخی، گردشگری و اقتصادی در شرق استان هرمزگان است که با قدمت ۵۰۰ ساله خود شهرت جهانی نیز دارد. البته پنجشنبه‌بازار تنها بازار تخفیف‌دار ایران نیست و بازارهای تخفیفی دیگری مانند جمعه‌بازار و شنبه‌بازار نیز وجود دارد. حالا شاید فکر کنید که اگر جمعه‌سیاه در ایران نبود چقدر بد می‌شد و چقدر مجبور بودیم اجناس را گران‌تر بخریم. خیر اشتباه فکر کردید. اصولا در جوامعی که ابزار قدرتمندی مانند چانه‌زنی وجود دارد جمعه‌سیاه یک شوخی دم‌دستی است. برای مثال شما در فیلادلفیا در روز جمعه‌سیاه وارد یک ایستگاه مترو می‌شوید و آنجا یک دستفروش جوراب می‌بینید که داد می‌زند: هاری‌آپ هاری‌آپ تیری پیرز آف نانو ساکس جاست ۱۰ دلار!ز یعنی بدو بدو ۳ جفت جوراب نانو فقط ۱۰ دلار! به او سلام می‌کنید و ۱۰ دلار به او می‌دهید و او با لبخند رضایت ۳ جفت جوراب به شما می‌دهد و تمام. اما پروسه خرید در ایران به این سادگی نیست. بگذارید در ابتدا به جزئیات روند یک خرید در ایران بپردازیم. در ایران پروسه خرید با دیدن وترین مغازه و پسندیدن موقت یک کالا آغاز می‌شود. در ادامه فروشنده با نشان دادن همه رنگ‌ها و طرح‌های مشابه آن کالا، پسندیدن را از این شرایط موقتی به نیمه قطعی می‌رساند. قطعیت نهایی خرید نیز با تماس تصویری با مادر در مورد افراد مجرد یا همسر در مورد افراد متاهل اتفاق می‌افتد. سپس کیفیت کالا با این جمله فروشنده که «به جان پدرم برای خواهر و مادر خودمم از همین بردم» ضمانت می‌شود. پس از طی کردن تمام این مراحل به مرحله جذاب چانه‌زنی می‌رسیم. در چانه‌زنی باید از رقم بالا شروع کنید تا فروشنده به ارقام پایین راضی شود. یعنی باید به مرگ بگیریید تا به تب راضی شود. سپس با جملات «حالا خیرش رو ببینید»، «کمتر حساب کن مشتری شیم»، «ما همیشه از شما خرید می‌کنیم و پیش همسایه‌ها تبلیغ شما رو کردیم» و در نهایت دست انداختن گردن فروشنده و بوسیدن گل روی او خرید کالای مذکور با نصف قیمت به مبارکی و میمنت به پایان می‌رسد و اگر مذاکره چانه‌زنی مسالمت‌آمیز پیش نرود با جملات «خیر نمی‌بینی» و «برکت نداره» و دست گذاشتن روی دستگاه کارتخوان فروشنده و جلوگیری از کشیدن کارت بانکی توسط او خرید ناتمام می‌ماند. حالا به خوبی متوجه شدید که علل پیدایش جمعه‌سیاه در غرب به چه مسائلی مربوط می‌شود! بله درست است! به علت عدم وجود ابزار موثری مانند چانه‌زنی!

ضمیمه طنز راه راه کاری از

دبیر سرویس نثر: فاطمه بوجار
دبیر سرویس شعر: فریبا رئیسی
دبیر سرویس کارتون: نمین سلیمانی نژاد
صفحه‌آرا: فاطمه احمدی

راه‌های ارتباطی
مجموعه رسانه‌های باشگاه طنز و
کاریکاتور انقلاب اسلامی
<https://zil.in/bashgahtanz>